

تعلیم و تربیت از نظر ارسطو

دکتر حسین مالک^۱

خدیجه نایج^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۸/۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱

چکیده

با بررسی نظریه‌ی ارسطو درباره‌ی تعلیم و تربیت درمی یابیم که عناصر تربیت عبارتند از منش (سرشت)، عادت و خرد. عنصر اصلی در این میان مسأله‌ی عادت است، یعنی عادت به اعمال نیک و پسندیده ملکه‌ی فضیلت را در آدمی پدید می‌آورد و ملکه‌ی فضیلت همانا حالت راسخ و پایدار نفسانی است که متمایل به رعایت اعتدال است. ارسطو فضایل را به عملی و نظری تقسیم می‌کند و معتقد است که عقل عملی فضایل عملی و اخلاقی و عقل نظری فضایل عقلانی را شناسایی می‌کند. به عقیده‌ی وی نیکبختی که غایت و هدف تربیت آدمی است عبارت از فعالیت عقلانی است که فی نفسه خواستنی و مطلوب بوده و مربوط به فضایل عقلانی است. بنابراین لذیذترین فعالیت، فعالیت عقلانی یا نظری (فلسفه) است که اوج نیکبختی آدمی است. پس می‌توان گفت تربیت تن برای تربیت روان و اوج تربیت روان شکوفایی خرد و نهایت تربیت خرد نیکبختی انسان است که همواره هدف و غایت زندگی همه آدمیان است.

کلید واژه‌ها: ارسطو، تربیت، عادت، فضیلت، خرد، نیکبختی

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه غرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران



مقدمه

فلسفه‌ی تربیت معنایی بسیار فراتر و ژرف تر از تصور ساده از رفتار مؤدبانه دارد، آدمی از لحظه‌ی تولد و حتی پیش از آن نیازمند تربیت است. با تولد و در اثر تربیت درست، تن و روان آدمی از حالت موجود به حالتی مطلوب و نیکوتر در می‌آید، در حقیقت توانایی‌های او شکوفا شده و به معنای حقیقی "انسان" بار می‌آید و در سال‌های بعدی زندگی می‌تواند فرهنگ جامعه‌ی خود را بپذیرد و با هنجارها و ارزش‌هایی که در آن ریشه دارد هماهنگ و سازگار شود.

از آن جا که تربیت، راه و روش زندگی فردی و اجتماعی انسان را روشن می‌سازد، یک امر همه جانبه و همگانی است و همه‌ی افراد آدمی به آن نیازمندند و بایستی از نظر بدنی، روانی، ذهنی، اجتماعی، سیاسی و... از تربیت برخوردار شوند و این امر تنها محدود به زمان و شرایط معینی نیست بلکه باید در همه‌ی زمان‌ها، به طور همیشگی و مداوم صورت پذیرد.

اما هدف از برگزیدن مطالعه و پژوهش نظریات تربیتی ارسطو این است که اندیشه‌ی این متفکر بزرگ را درباره‌ی فلسفه‌ی آموزش و پرورش بررسی نموده و دریابیم که ارسطو غایت رشد و شکوفایی انسان را چه می‌داند و در حقیقت دگرگونی و تغییر انسان از وضع موجود به وضع مطلوب را تحت چه شرایطی و برای چه مقصودی ضروری می‌داند؟ تربیت فلسفی، انسان را در رسیدن به هدف‌های خاص و معین که در تکامل او اثر می‌گذارد، هدایت می‌کند و به فعالیت‌ها و اندیشه‌ها و عواطف او جهت می‌دهد. می‌توان گفت ارزش و اهمیت چنین تربیتی شکل بخشیدن به دگرگونی و تحول انسان است تا این که او را بهتر از پیش ساخته و تمام توانایی‌های انسان را که به گونه‌ای در هر کودکی پنهان است به شکوفایی برساند.

در این مقاله به دنبال یافتن پاسخ پرسش‌هایی از این قبیل هستیم:



به طور کلی نظر ارسطو درباره‌ی انسان و تربیت او چیست؟
 تربیت خانوادگی و اجتماعی در آراء تربیتی ارسطو چگونه بیان شده است؟
 غایت تربیت در اندیشه‌ی ارسطو چیست؟
 تربیت و نیکبختی در نظام فکری ارسطو به چه معناست؟
 پیش از پرداختن به نظریات تربیتی ارسطو و غایت آن نخست به طور اختصار به
 بستر اندیشه‌های وی در باب تربیت می‌پردازیم.

نظام تربیتی ارسطو و هدف آن

نظام تربیتی ارسطو با نظام اخلاقی او درهم تنیده و کلید نظام اخلاقی وی فضیلت است و هدف ارسطو از تعلیم و تربیت نیز فضیلت مند ساختن انسان است تا بدین وسیله آدمی به نیکبختی که همانا هدف زندگی همه‌ی آدمیان است رهنمون شود. اما چگونه انسان فضیلت مند می‌شود؟ ارسطو در کتاب اول اخلاق نیکوماخوس این پرسش را صریحاً مطرح کرده و می‌گوید: آیا نیکبختی از راه آموزش بدست می‌آید یا از راه عادت و یا اینکه هدیه‌ای الهی است. وی معتقد است نیکبختی یکی از بهترین موهبت‌هاست ولی به طور مستقیم از طرف خدایه انسان بخشیده نمی‌شود، زیرا اگر صرفاً هدیه‌ی خدا بود تنها چند تنی از برگزیدگان از آن بهره مند می‌شدند در صورتی که نیکبختی در حقیقت غایت فضیلت است و همه‌ی کسانی که استعداد و توانایی در خوری دارند آن را به چنگ می‌آورند. (ارسطو، اخلاق نیکو ماخوس: ۱۰۹۹ب و ۱۱۰۰الف)

اما فضیلت انسانی را باید در کارکرد ویژه‌ی انسانی جست و جو کرد و کارکرد ویژه‌ی آدمی چیزی نیست جز فعالیت فکری، که فعالیت فکری نیز به نظری و عملی تقسیم می‌شود. از این رو باید گفت فضیلت آدمی دو وجه دارد یکی مربوط به اندیشه است



و دیگری مربوط به عمل مبتنی بر خرد ورزی که فضایل وجه اول را فضایل عقلانی و فضایل وجه دوم را فضایل اخلاقی می‌نامند. بنابر نظر ارسطو پیدایش و رشد فضایل عقلانی به طور عمده بستگی به آموختن دارد و به همین دلیل نیازمند تجربه و زمان است و اما فضایل اخلاقی بر خلاف فضایل عقلانی از راه عادت و تمرین بدست می‌آید. (همان: ۱۱۰۳ الف)

آدمی به طور طبیعی و و فطری استعداد کسب فضیلت را دارد اما خود فضیلت، طبیعی و فطری نیست "هیچ یک از فضیلت‌های اخلاقی فطری نیست و البته بر خلاف سرشت و فطرت انسان هم نیست بلکه آنچه فطری است استعداد تحصیل فضیلت است که این استعداد با عادت، فعلیت و کمال می‌یابد." (همان) پس از جوانی به اعمال نیکو خو گرفتن آغاز و پایان تربیت اخلاقی است؛ با ارائه‌ی مثالی توضیح بیشتری می‌دهیم و آن این که انسان با کوچک شمردن خطرات و عادت در پایداری در برابر آنها با جرأت می‌شود و هر پیشرفتی در زمینه‌ی جرأت، قابلیت او را در استقبال از خطرات افزایش می‌دهد. مشاهده می‌شود که گفتار ارسطو درباره‌ی اخلاق گام به گام به نظریه‌ی حد وسط که در همه‌ی تعالیم اخلاقی او حکومت دارد نزدیک می‌شود. که فضیلت اخلاقی از نظر وی همانا رعایت حد وسط است. اما نکته‌ی مهم این است که هدایت اساسی فضیلت اخلاقی به سوی رعایت حد وسط به وسیله‌ی Logos یعنی خرد یا عقل صورت می‌گیرد. و از این روست که می‌توان گفت فضیلت اخلاقی تنها گرایش به رعایت حد وسط نیست بلکه باید این گرایش مبنای عقلی داشته و معطوف به آن باشد.

بدین سان، فضایل اخلاقی از دو نظر بررسی می‌شوند یکی این که آنها نتیجه‌ی عقل هستند و دیگر این که زاده‌ی عادت اند. از نظر اول آموزش فضیلت امکان پذیر است و برای آن فرصت و تجربه لازم است اما از نظر دوم که فضیلت زاده‌ی عادت است،



نام اخلاق به خود میگیرد. بنابراین فضایل اخلاقی زاده‌ی بی واسطه‌ی طبیعت نیستند. زیرا خویی که طبیعت خالق آن باشد در اثر عادت دگرگون نمی‌شود چنان که سنگ که تمایل طبیعی آن همواره رو به پائین است، حتی اگر هزاران مرتبه آن را به هوا پرتاب کنیم و بکوشیم که به جهت مخالف عادت کند، هرگز جهتش تغییر نمی‌کند. کوتاه سخن این که، هیچ وسیله‌ی تغییر و دگرگونی از راه عادت در تمایلاتی که طبیعت در ما پدید آورده وجود ندارد. از این رو، فضایل اخلاقی نه زاده‌ی طبیعت، و نه مخالف آن هستند بلکه تنها طبیعت، انسان را به قبول آنها توانا کرده و انسان به وسیله‌ی عادت آنها را تکمیل می‌کند (کرسون: ۲۷۸-۲۷۷).

بنابراین فضایی که نتیجه‌ی خرد هستند با شکوفایی خرد رخ می‌نمایند و چون خرد در آدمی دیرتر از تمایلات دیگر به رشد و کمال می‌رسد پس باید به آن فضایی که مربوط به عادات هستند از هنگام زاده شدن کودک توجه نموده و عادت‌های نیکو را که زمینه ساز فضایل اخلاقی است با تمرین و تکرار در کودک ایجاد کرد.

هماهنگی خرد و عادت

ارسطو بر این عقیده است که باید میان خرد و عادت بیشترین هماهنگی موجود باشد و گرنه ممکن است خرد به نهایت رشد و پایه‌ی خود نرسد و پروراندن عادت نیز چه بسا مایه‌ی تباهی تربیت شود. به عقیده‌ی ارسطو پرورش خرد و هوش غایت رشد طبیعی آدمی است. از این رو تربیت عادت در منش آدمیان باید از نخستین لحظه‌ی تولد آنان با توجه به این غایت صورت پذیرد. بنابراین آموزش هنگامی در شخص تربیت شونده تأثیرگذار است که روان او به عادت‌های خوب آراسته شده باشد از این رو باید تربیت کودک را با پدید آوردن عادت‌های خوب در او آغاز کرد. "زیرا خرد، تنها بر کسی فرمانروا خواهد بود که عادت‌های پسندیده در او پدید



آمده باشد. اگر چنین زمینه‌ای در میان نباشد، از آن جا که دانستن این که چه چیز نیک است با نیک بودن یکی نیست، چه بسا که طبیعت و خوی آدمی با خرد هماهنگ نشود و نه تنها نیکبختی که در هماهنگی طبیعت، خو و خرد است ممکن نگردد بلکه آدمی با خود در ستیزه مدام باشد. "نقیب زاده: ۶۲) پس تن پیش از روان و امیال و احساسات پیش از خرد رشد می‌کنند. بنابراین تعلیم و تربیت باید از تن آغاز شود، به سوی امیال رود و سرانجام به خرد برسد. از این رو مراقبت قانون گذار برای پدید آمدن نسلی برجسته باید حتی پیش از تولد آنها آغاز شود تا بدین سان شهروندانی نیک و مطیع قانون پدید آیند.

چنان که پیش از این بیان شد برخی معتقدند که معنای نیک شدن آدمی از طریق طبیعت است، برخی قائلند که از طریق عادت است و برخی دیگر بر آنند که نیک شدن به واسطه‌ی آموزش است. واضح است که با طبیعت نیرویی در ما نیست. طبیعت چیزی است که با اقبال الهی اعطا می‌شود و آموزش هم در مورد همه مؤثر و سودمند نیست. در ابتدا باید نفس دانش آموز اثرپذیر باشد پس باید با پیش آغاز کنیم که به طور طبیعی نه نیک است و نه بد و بیشتر نزدیک است به آن چه زیباست و دور از آن چه ناپسند است. (همان: ۶۱)

خرد یا اخلاق

اما بحث اصولی درباره‌ی تربیت این است که آیا باید پرورش فهم و خرد را مقدم شمرد یا پرورش اخلاق را؛ پاسخ از پیش بیان شده و آن این است که "از آن جا که شکوفایی خرد در دوره‌های بعدی زندگانی است، ارسطو با یادآوری سخن افلاطون که گفته بود تربیت کودک باید پیش از به کار آمدن خرد آغاز گردد، بر پدید آوردن عادت‌های پسندیده به وسیله تمرین و تکرار تأکید می‌کند و آن را زمینه هنرهای



اخلاقی می‌شمارد. (همان: ۶۲) اما با این وجود "آنچه آدمی را از دیگر جانوران متمایز و ممتاز می‌کند روان انسانی یعنی روان خردمند است و از آنجا که کمال هر چیز در هویدا کردن و به کار آوردن طبیعت حقیقی خویش است و طبیعت حقیقی انسان همانا خرد اوست، این است که کمال آدمی در شکوفایی خرد اوست." (همان: ۶۳)

نظام آموزشی ارسطو

ارسطو پس از ارائه‌ی تصویری درخشان از تربیت و آرایش شهر مطلوب یونانی به موضوع آموزش و پرورش می‌پردازد و تا پایان کتاب هشتم سیاست این مسأله را دنبال می‌کند. در سیستم ارسطویی هنر آموزش و پرورش بخشی از سیاست است و از این رو علم سیاست علمی عملی است و نه نظری و مبتنی بر گمان و تئوری. غایت تربیت در نزد ارسطو، در وهله‌ی اول، ایجاد ویژگی‌ای برای بالا بردن حالت نیکبختی و در وهله‌ی دوم آماده کردن نفس برای لذت حقیقی است. پس علم سیاست حالت نیکبختی را به وجود می‌آورد و نیکبختی بالاترین نیکی عملی است، چیزی است که ما آن را برمی‌گزینیم زیرا آن به خاطر خودش خواستنی است و نه بخاطر هیچ چیز دیگر. بنابراین هنر آموزش و پرورش تابع سیاست است و این که مربی باید نظم مورد نظر سیاستمدار را در نفوس شهروندان نهادینه سازد یعنی نیکی منش و عادت خوب را در شهروندان پدید آورد. (clay: ۵)

نظر ارسطو این است که قانون‌گذاران باید با پدید آوردن عادت پیروی از قانون، مردم را با فضیلت سازند و فرق نظام سیاسی خوب و بد نیز از همین جاست. در مورد تأثیرات و امیال، عادت به این که بعضی به یک روش و بعضی به روش دیگر زندگی می‌کنند، سبب می‌شود که پاره‌ای از مردم دانا و خویش‌نمدار و پاره‌ای دیگر لگام گسیخته شده و عنان خو درآ به دست هیجان و خشم سپارند و از این جهت در نتیجه‌ی تکرار یک نوع کار است که



عادت زائیده می‌شود و رفتارهای گوناگون ملکات و سیرت آدمی را می‌سازند.

محتوای آموزش

به عقیده‌ی ارسطو آموزش باید توسط قانون تنظیم شود و توسط دولت کنترل شود و اما محتوای این آموزش باید در جهت کسب فنون ضروری و سودمند باشد. فنی‌هایی که موضوعات آنها مربوط به دستور زبان، حساب، نقاشی و آمادگی جسمانی می‌باشد تا با این رویکرد اوقات فراغت کودکان و نوجوانان به صورت شرافتمندانه و در جهت پرورش ذهن آنها پر شود. بدین تربیت ارسطو حداقل چهار موضوع را برای آموزش مشخص می‌کند: خواندن و نوشتن، آموزش و پرورش جسمانی، موسیقی، نقاشی و ترسیم.

به عقیده‌ی وی، همگان دربارهی سودمندی خواندن و نوشتن و نقاشی برای کارهای گوناگون زندگانی توافق دارند و در مورد این که ورزش کودکان را دلیر بار می‌آورد هم داستانند. اما موسیقی موردی است که جای شک و تردید دارد، زیرا برخی مردمان آن را فقط برای خوش گذرانی فرا می‌گیرند در حالی که هدف از آموختن موسیقی چیزی برتر از این است در این جا معلوم می‌شود که چرا موسیقی جزئی از تربیت آدمی است زیرا تنها یک سود دارد و آن تربیت و پرورش ذهن آدمی است. (ارسطو، سیاست: ۱۳۳۸ الف)

به عقیده‌ی ارسطو پدران و مادران در پرورش منش کودکان نباید تنها به سودمندی دروسی مانند خواندن و نوشتن تأکید کنند بلکه باید بیشتر به اثر تربیتی آنها توجه نمایند. و هم چنین به کودکان بیاموزند که آموختن این دانش‌ها می‌تواند وسیله‌ای برای فرار گرفتن دانش‌های دیگر باشد. و هدف از آموختن نقاشی را این گونه به کودکان بفهمانند که مردمان با آموختن نقاشی می‌توانند بینش و ذوق زیباشناسی بیابند. پس در همه‌ی کارها سود جویی کردن شایسته آزادگان نیست. (همان: ۱۳۳۸ ب)



درباره‌ی ضرورت ورزش و چگونگی آموختن آن، ارسطو بر این عقیده است که کودکان تا پیش از رسیدن به سن بلوغ باید به ورزش‌های سبک پرداخته و از کارهای سخت و پرخوری دوری نمایند، زیرا در غیر این صورت رشدشان دچار اختلال می‌شود. پس از رسیدن به سن بلوغ، کودکان باید به مدت سه سال به فرا گرفتن خواندن و نوشتن، نقاشی و موسیقی بپردازند ولی پس از پایان این دوره می‌توانند ورزش‌های سخت انجام دهند و خود را ملزم به رعایت رژیم غذایی نمایند. در این صورت است که روان و تن، هر کدام کار خاص خود را به موقع انجام می‌دهند. (همان: ۱۳۳۹ الف)

ارسطو واپسین فصل کتاب هشتم سیاست را به بحث درباره‌ی موسیقی اختصاص داده و موسیقی را هم مایه‌ی لذت و هم مایه‌ی پرورش روان می‌داند. به عقیده‌ی وی تأثیر موسیقی بر نهاد آدمی این است که در او نشاط بر می‌انگیزد و نشاط عاطفه‌ای است وابسته به بخش اخلاقی روان.

ارسطو معتقد است از آنجا که مقام‌ها در موسیقی چند گونه‌اند، اثر آنها بر شنوندگان نیز متفاوت است. مقامی مانند "Mixolidien" شنوندگان را اندوهگین می‌سازد، مقام "Dorien" نیز خوی ثابت و میانه‌ای را در شنونده پدید می‌آورد و اما مقام "Phrygien" شور انگیز است. (همان: ۱۳۴۰ الف و ب)

از این رو، جوانان باید در آموختن موسیقی اندازه نگه دارند و تا آن پایه موسیقی را بیاموزند که بتوانند مقام‌های لذت بخش و هم چنین از وزن‌ها و نواهای عالی خط ببرند. سس شایسته است که در کار ترتیب از مقام‌ها و نواهای اخلاقی مانند نواهای "Do-atrien" استفاده شود، چرا که نوای "Dorien" میانگین مقام‌های "Phrygien" و "Mixolidien" است و چون همواره باید از افراط و تفریط پرهیز کرد و میانه را برگزید، باید به جوانان موسیقی "Dorien" آموخت.



تربیت تن و روان

ارسطو در گام نخست تربیت تن کودکان توصیه می‌کند که شیر فراوان بهترین غذای آنان است و سپس به ورزش اشاره می‌کند و معتقد است برای اینکه بدن کودک راست به بار آید باید از اسباب و وسایل خاص استفاده کرده و ورزش‌هایی را به او آموخت که از پس آن برآید. وی دوره‌ی بعدی پرورش کودک را تا پنج سالگی می‌داند و بر این نظر است که "در این دوره نباید کودک را به آموزش‌ها و کارهای اجباری وا داشت در این صورت است که رشد او به آسانی صورت می‌پذیرد. فقط برای نگهداری اندام‌های کودک از فربهی و بیکاری باید او را به جنبش و حرکت واداشت. اما این جنبش باید به شکل بازی انجام گیرد، بازی‌های کودکان نباید خستگی آور، و یا بی روح و سست باشد بلکه باید تقلیدی از اشتغالات زندگی باشد و کودک را آزادمرد بپرورد." (همان: ۱۳۳۶ب) بنابراین، در نظر ارسطو تربیت انسان در حقیقت آماده کردن او برای زندگی اجتماعی است. و به این وسیله شخص تربیت شونده می‌تواند با محیط طبیعی و اجتماعی خود سازگار شود.

در مورد تربیت روان، ارسطو به چگونگی داستان‌هایی اشاره می‌کند که توسط مادران و مربیان برای کودکان بیان می‌شود او معتقد است در گزینش داستان‌ها باید چنان دقت شود که احساسات کودکان را به سوی فضیلت اخلاقی رهنمون شود. پس قانون گذار باید نقل داستان‌های زشت و کلمات هرزه را ممنوع کند. نکته‌ی دیگر این که باید کودکان و نوجوانان را از دیدن نمایش‌های خنده دار و شنیدن اشعار مسخره آمیز دور نگاه داشت (همان، ۱۳۳۷ب) چرا که نخستین تأثیرات همیشه نیرو و نفوذ بیشتری در آدمی دارند. همیشه چیزهایی که برای نخستین بار دیده می‌شوند برای آدمی برتر از چیزهای دیگرند. از این رو باید کودکان را از بدی‌ها به ویژه از هر آن چه به کینه و بد سرشتی آمیخته می‌باشد بی‌خبر نگاه داشت.



پس از پایان پنج سالگی، کودکان باید به مدت دو سال ناظر کارهایی باشند که در آینده‌ی خود فرا خواهند گرفت و از این سن به بعد آموزش و پرورش به دو مرحله تقسیم می‌شود. یکی هفت سالگی تا سن رشد، دیگری از سن رشد تا بیست و یک سالگی. ارسطو می‌گوید: "بهتر است در بخش بندی دوره‌های زندگی آدمی از سیر طبیعت پیروی کنیم چرا که هدف تربیت نیز مانند هدف هنر، تقلیدی از طبیعت و در عین حال برطرف کردن عیب‌های آن است." (همان)

با همه‌ی آنچه که بیان شد باید گفت، آن چه انسان را انسان می‌کند، روح (روان) اوست که بر فراز تمامی ویژگی‌های طبیعی و جسمی او قرار دارد. روح یا روان برترین مرتبه‌ی هستی انسان است. موجودی است نامحدود که به هیچ یک از چیزهای محدود مقید نیست بلکه در برابر آنها آزاد است به این ترتیب انسان آزاد است که خود تصمیم بگیرد، و اگر تمام شرایط برای این تصمیم فراهم باشد به آن عمل کند یا نکند به اعتبار همین آزادی، انسان مسئول اعمال خویش است. (بوخنسکی: ۲۴۳)

و اما در مورد تربیت اجتماعی باید گفت که انبیا موجودی زیستی - اجتماعی است که پیوسته از محیط طبیعی و اجتماعی خود متأثر است. این تأثیر به گونه‌ای است که چگونگی شدن او را معین می‌کند. بنابراین انسان تحت تأثیر جامعه و طبیعت است. پس پرورش همه جانبه‌ی انسان در جامعه امکان پذیر است. یعنی کسب فضایل اخلاقی و عقلانی و رسیدن به نیکبختی و سعادت با وجود دیگران و ارتباط با آنان امکان پذیر است. بنابراین آدمیان بنا به سود مشترک گرد هم می‌آیند. و بر همین اساس اجتماع پدید می‌آید و نخستین اجتماع با زن و مرد شکل می‌گیرد و سپس از ترکیب چندین خانه، دهکده به وجود می‌آید. سرانجام جامعه‌ای که از فراهم آمدن چندین دهکده پدید می‌آید شهر نام دارد. که می‌توان گفت توانایی برآوردن نیازهای خود را دارد. پس شهر با اتکا به ذات خود به غایت کمال رسیده است. (ارسطو،



سیاست: ۱۲۶۱ الف و ب)

از آن جا که نیاز زیستن شهر را پدید آورده، رفاه و آسایش در آن فراهم است. نتیجه این که شهر زاده‌ی طبیعت است. از این جهت که طبیعت نخستین اجتماعات را پدید آورده است. جامعه‌ی شهری غایت نیازهای طبیعی است. در شهر مؤسسات و انجمن‌هایی وجود دارند که مردم را به یکدیگر نزدیک می‌کنند و سبب یاد گرفتن زندگی اجتماعی می‌شوند. (همان: ۱۲۶۲ الف)

به عقیده‌ی ارسطو در میان تمام حیوانات انسان تنها موجودی است که دارای نیروی خرد می‌باشد و می‌تواند احساس خود را درباره‌ی آن چه سودمند یا زیان بخش است بیان نماید. در واقع آن چه مایه‌ی امتیاز و جدایی انسان و حیوان است همین است که انسان دارای احساسات نیک و بد و درست و نادرست است و بنابراین بیان و ابراز این احساسات است که تشکیل خانواده و شهر را می‌دهد. (همان)

ارتباط تربیت با نیکبختی

ارسطو "Eudaimonia" یا نیکبختی را اصل اول اخلاق می‌داند و نظام اخلاقی خو در بر محور آن سامان می‌دهد. فهم عرف برای او مهم است و بحث نیکبختی را هم از فهم عرف آغاز و با استفاده از تحلیل لغوی نشان می‌دهد که نیکبختی گونه‌ای فعالیت است. و این فعالیت دو گونه است: اخلاقی و نظری.

اهم کلام ارسطو درباره‌ی نیکبختی در *اخلاق نیکوماخوس* دفتر اول و دهم گزارش شده است. وی در دفتر اول بر آن است که الف- سعادت و خوشبختی همان لذت است "با توجه به زندگی مردم به نظر می‌رسد که بیشتر آنها و خاصه طبقه‌ی عوام، خیر یا خوشبختی را با لذت برابر میدانند." ارسطو این شیوه از زندگی را مناسب سلیقه‌ی بردگان می‌داند و آن را زندگی حیوانی مینامد. ب- سعادت در شرف است و نیکبختی



همان شرف است. "اما افراد تربیت یافته و با نفوذ خوشبختی را در شرف و سرافرازی می‌بینند که تقریباً غایت زندگی سیاسی است." (ارسطو، اخلاق نیکو ماخوس: ۱۰۹۵ ب) ولی نکته این جاست که شرف نمی‌تواند همان نیکبختی باشد زیرا فضیلت از آن بالاتر است و مطلوبیت شرف برای فضیلت است. از این جاست که ارسطو احتمال می‌دهد که نیکبختی همان فضیلت باشد. اما بعداً به این نتیجه میرسد که نیکبختی صرفاً فضیلت نیست.

بنا به نظر ارسطو اعمال آدمی متوجه غایت‌های گوناگونی است که کیفیات آنها با هم متفاوت است. برخی از آنها جنبه‌ی ابزاری داشته و به خاطر چیزی دیگر خواسته می‌شوند، پس هر غایتی کامل نیست و هر غایتی نمی‌تواند خیر اعلاء باشد. بحث در این است که در این میان خیر اعلاء چیست و کدام است؟

جمله‌ی زیر از ارسطو است که مورد بحث و گفتگوی بسیاری در میان شارحان بوده است: "اگر فقط یک غایت کامل وجود دارد، این همان چیزی خواهد بود که ما در طلب آن هستیم (خیر اعلاء)، اما اگر بیش از یکی باشد، کامل‌ترین آنها خیر اعلائی است که ما خواهان آنیم." اما کامل‌ترین در میان غایت‌های کامل چیست؟ "آنچه که هرگز به خاطر چیز دیگری طلبیده نشود، کامل‌تر است از آن چیزی که هم فی حد نفسه مطلوب است و هم برای چیز دیگری طلبیده می‌شود پس ما اولی را کامل بی قید و شرط می‌نامیم. ویژگی دیگر خیر کامل این است "خیر کامل باید مکتفی با لذات باشد". یعنی اگر خود آن خیر به تنهایی لحاظ شود بدون انضمام به چیز دیگر، زندگی را چنان مطلوب سازد که نقصی در آن نباشد." (همان)

به نظر ارسطو تنها ویژگی‌های کمال و "Self-sufficient" خودبسندگی نمی‌توانند ماهیت نیکبختی را نشان دهند چرا که باید دید که مردم درباره‌ی آن چه می‌گویند از این نظر نیکبختی‌ها یا خیرها را به سه بخش تقسیم می‌کند: "گروهی را بیرونی می‌نامند،



گروهی مربوط به نفس (روان) و گروهی مربوط به بدنند و ما آنها را که مربوط به نفس‌اند مناسب‌ترین و حقیقی‌ترین خیرها (نیکی‌ها) می‌دانیم و البته اعمال و فعالیت‌ها را هم مربوط به نفس می‌دانیم." (همان)

منظور ارسطو از نیکی‌های مربوط به روان یا نفس، نیکی‌هایی است که به حالت‌های نفسانی وابسته‌اند نه به بدن و یا خارج از بدن. زیبایی بدن مربوط به بدن است و پول یک نیکی بیرونی است اما فضایل اخلاقی، نیکی مربوط به روان هستند که فهم عرفی این نیکی‌ها را بر دو نوع دیگر برتری می‌نهد.

نکته‌ی دیگر این که پیش از این اشاره کردیم خیر اعلا یا برترین نیکی یک فعالیت است. پس فعالیت مربوط به نیکی‌های نفس است که برتر از نیکی‌های دیگر است از این رو نیکبختی در ردیف نیکی‌های برتر است.

ارسطو معتقد است که نیکبختی از جنس فعالیت است و نه حالت روحی. چرا که حالت روحی فضیلت ممکن است با بی‌عملی هم سازگار باشد در حالی که فهم عرفی نمی‌پذیرد که آن را که در خمودی و بی‌عملی و خواب است نیکبخت بنامیم. پس کسانی نیکبخت‌اند که فضیلت را در عمل نشان دهند و البته زندگی چنین کسانی همراه با لذت و خوشحالی است زیرا لذت یک حالت روحی است و برای هر کسی در آن چیزی است که مورد علاقه‌ی اوست. اسب برای یک دوستدار اسب لذت بخش است و بر همین قیاس عدالت و کرامت برای دوستداران آنها لذت بخش هستند.

پس معلوم می‌شود که اعمال فضیلت‌مندانه لذت بخش‌اند، افزون بر این اگر به درستی قضاوت کنیم این امور علاوه بر این که لذت بخش‌اند، برترین چیزها هم می‌باشند و چیزی برتر از آنها نیست." پس نیکبختی بهترین، شریف‌ترین و خوشایندترین چیزهاست." (همان: ۱۰۹۹ الف)

البته ارسطو به نقش نیکی‌های بیرونی نیز اذعان می‌کند چرا که دوست خوب، ثروت



و قدرت اجتماعی، نیکی‌های بیرونی لازم برای نیکبختی اند. علاوه بر نیکی‌های بیرونی، نیکی‌های مربوط به بدن هم تأثیر دارند زیرا زیبایی و... اگر نباشند میزان نیکبختی کاهش می‌یابد. (کمپرتس: ۷۳-۱۴۷۲)

چنان که پیش از این گفته شد، گروهی نیکبختی را فضیلت می‌دانند و گروهی حکمت عملی و گروه سوم حکمت نظری. عقیده‌ی ارسطو با کسانی مطابقت دارد که نیکبختی را فضیلت و یا یکی از فضایل می‌دانند چرا که اعمالی که بر طبق فضیلت‌اند برحسب طبیعت لذیذ و خوشایندند و کسانی که اعمال موافق فضیلت انجام می‌دهند به خوشی‌ها یا لذایذ اضافی نیازی ندارند زیرا این گونه اعمال لذت‌اش در خودش است. گفته شد که به عقیده‌ی ارسطو نیکبختی فعالیت است و ویژه‌ی انسان. و فعالیت آدمی دو وجه دارد یکی فعالیت نظری و دیگری فعالیت عملی است. بنابراین فضیلت آدمی نیز دو وجه خواهد داشت یکی مربوط به اندیشه و دیگری مربوط به عمل است. فضیلت‌های دسته اول را فضایل عقلانی و فضیلت‌های دسته دوم را فضایل اخلاقی می‌نامند. فضیلت‌های اخلاقی از نظر ارسطو در رعایت حد وسط امور است. یعنی ملکه‌ای که گرایش به رعایت حد وسط دارد فضیلت اخلاقی است. البته نکته‌ی مهم این است که این حکم عقل است که می‌گوید رعایت حد وسط خوب است. بنابراین دو جزء عقلانی (نظری و عملی) نفس بدین طریق با هم می‌پیوندند (همان).

مشاهده می‌شود که ارسطو فضیلت را حالت خاص یا شرط حقیقی برای انسان کامل می‌داند. از نظر وی فضیلت پیش شرط لازم برای نیکبختی است و در واقع حالتی است که اعمال باید از آن سرچشمه بگیرند و به طور طبیعی بر آن مترتب شوند. این حالت از راه عادت کردن به دست می‌آید یعنی خود را به انجام کارهای درست و می‌داریم و از کسی که دارای خرد عملی است پیروی می‌کنیم تا سرانجام با فضیلت می‌شویم. زیرا به جا آوردن مکرر کارهای درست، عادت یا حالت فاضلانه را در روان



پدید می‌آورد. و بدین سان نتیجه‌ی زندگی درست ما همان نیکبختی خواهد بود.
(گاتری: ۱۷۸-۱۷۵)

ارسطو تصریح می‌کند که نیکبختی باید فعالیتی بر طبق فضیلت بهترین بخش ما یعنی خرد باشد. فعالیتی که نیکبختی است فعالیتی نظری است این بهترین و لذیذترین فعالیتی است که می‌توانیم داشته باشیم چرا که به کار گرفتن بهترین عنصر موجود در ما درباره‌ی بهترین چیزهاست، چیزهایی که جاویدان و بی‌تغییراند، این فعالیت چیزی است که پیوسته می‌توانیم داشته باشیم. فعالیت عقلانی فعالیتی است که برای خودش دوست داشته می‌شود و بنابراین فعالیت حکمت نظری (فلسفه) لذیذترین فعالیت هاست و به سبب ناب بودن و دوامش مایه‌ی والاترین لذات است. هم چنین آن چیزی که "بسنده برای خود" نام دارد در فعالیت نظری یافت می‌شود. (keyt: ۳۶۶-۳۶۷) از این ملاحظات بر می‌آید که نیکبختی کامل، فعالیت نظری است که از این رو خدایان به اعلا مرتبه نیکبختند و بنابراین فعالیت آنان باید نظر محض باشد از این رو از میان فعالیت‌های انسانی آن فعالیتی که به فعالیت خدایان همانندتر است بیش از همه دارای طبیعت نیکبختی است. (راس: ۳۵۲-۳۵۱)

نکته‌ی پایانی این که کسی که یک انسان خوب است باید عادات خوب داشته باشد و زندگی خوب را جست و جو کند و این فقط با زندگی مطابق با احکام مستدل و قانون درست زندگی به دست می‌آید. پس قانون گذار باید آدمیان را به کسب هنر و زیبایی و شرافت برانگیخته و به سوی آنها رهنمون شود تنها در این صورت مردمان از فرمان قانون سر نخواهند تابید و آنهایی که از قانون پیروی نکنند مجازات خواهند شد و کسانی که علاج ناپذیر باشند از جامعه بیرون می‌شوند. کسی که قرار است نیک و با فضیلت شود باید از تربیت و عادات پسندیده برخوردار شود و این در صورتی امکان پذیر است که او موافق خرد و نظم درست، زندگی را به سر برد. نظم زمانی اثربخش



است که یک تن فرمان براند و قدرت او الزام آور باشد. قانون این نیروی مجبورکننده را دارد چرا که قانون از خرد و گونه‌ای حکمت عملی سرچشمه میگیرد. بنابراین اگر فرمان قانون موافق عدالت و درستی باشد رنج آور و دردناک نخواهد بود. (ارسطو، اخلاق نیکو ماخوس: ۱۱۸۰ الف)

نتیجه گیری

ارسطو روان آدمی را دارای دو بخش بخرد و نابخرد می‌داند که بخش نابخرد پیش از بخش خردمند رشد می‌کند و هر گونه که پرورش یابد زمینه‌ای است برای بخش برتر. بنابراین مربیان باید در این مرحله‌ی تربیت دقت زیادی داشته باشند تا عادت‌های خوب و پسندیده را در کودک پدید آورده و به وسیله‌ی تمرین و تکرار، آن عادت‌ها را به صورت ملکه در کودک ثابت نمایند. اگر تربیت کودک با عادت‌های پسندیده آغاز شود، خرد به راحتی می‌تواند بر او فرمان براند و در این صورت است که می‌گوییم میان خرد و عادت هماهنگی پدید آمده است.

ارسطو بر اعتدال و میانه روی تأکید بسیار می‌کند تا جایی که فضیلت را عبارت از یافتن حد وسط یا میانگین و به کار بردن آن می‌داند و در تعریف نیکبختی می‌گوید: نیکبختی انجام دادن کار مطابق فضیلت است و فضیلت عبارت از حالتی است که از راه تربیت و عادت درست به دست می‌آید. یعنی تمرین و تکرار در انجام کارهای درست و پسندیده؛ و این عقل است که حکم می‌کند کدام کار درست و پسندیده است. از این نظر ارسطو روان آدمی را دارای دو بخش بی‌خرد و باخرد می‌داند که معتقد است بخش خردمند نیز دارای دو بخش نظری و عملی است. وی می‌خواهد مقام برتر خرد نظری را آشکار کند. در واقع در اندیشه‌ی ارسطو روان آدمی به سه بخش بی‌خرد، خرد نظری و خرد عملی تقسیم می‌شود که نیکبختی عبارت از فعالیتی



نظری است. چرا که به کار گرفتن بهترین عنصر در آدمی، درباره‌ی بهترین چیزهاست. پس تنها فعالیت عقلانی است که برای خودش خواسته می‌شود و تنها فعالیت حکمت نظری (فلسفه)، لذیذترین فعالیتهاست و بدین ترتیب است که ارسطو اصرار دارد با تربیت بخش برتر روان، خویش را به مقام فنا ناپذیری نزدیک نمائیم و از راه زیستن براساس آن که در حقیقت خویشتن راستین ماست، زندگی جاویدان را که نیکبخت ترین زندگی است به دست آوریم.

Archive of SID



منابع فارسی

- ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- _____، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- بوخنسکی، ی. م، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران (دانشگاه شهید بهشتی)، ۱۳۵۲.
- راس، سرویلیام دیوید، *ارسطو*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷.
- کرسون، آندره، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه کاظم عمادی، تهران انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۶۳.
- کمپرتس، تئودور، *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵.
- گاتری، دبلیو. کی. سی، *فلاسفه یونان از طالاس تا ارسطو*، ترجمه حسن فتحی، تهران، فکر روز، ۱۳۷۵.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین، *نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش*، تهران، طهوری، ۱۳۸۱.

منابع لاتین

- Aristotle, *The Complete works of Aristotle*, Edited by Janathan Barnes, in Which Nicomachean Ethics translated by W. D. Ross, Princeton university Press, 1985.
- Clay, C. J, and sons, *Aristotle on Education*, translated and Edited by John Burnet, Cambridge at the university Press, 1903.
- Keyt, David, *Intellectualism in Aristotle*, in Essays in Ancient Greek Philosophy.